

بسم الله الرحمن الرحيم

خطوط کلی معارف سورهٔ حمد

سورهٔ مبارکهٔ فاتحهٔ الکتاب را همانطوری که عنایت فرمودید عصارهٔ معارف قرآن کریم را دربردارد و از این جهت این سوره را ام الکتاب نامیدند.

معارف قرآن کریم

معارف قرآن کریم به سه بخش تقسیم می‌شود؛ بخشی ناظر به توحید است، بخشی ناظر به معاد است، و بخشی هم ناظر به نبوت و رسالت که رابط بین مبدأ و معاد است. و این بیان امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که فرمود «رحم الله امرأ عرف من أين و فی أين و الی أين» ﴿۱﴾ ناظر به همین اصول سه گانه است. که فرمود: کسی از رحمت خاصهٔ خدا برخوردار است که مبدئش را و معادش را و راهی که بین مبدأ و معادش هست را بشناسد. راهی که بین مبدأ و معاد است همان مسألهٔ رسالت و وحی و دین است مبدأ و معاد هم آغاز و انجام هستی انسانهاست. چون معارف قرآن کریم در این اصول سه گانه خلاصه می‌شود. اشتمال سورهٔ حمد بر عصارهٔ معارف قرآن

و این سورهٔ مبارکه هم این اصول سه گانه را به خوبی دربردارد، بنابراین ام الکتاب خواهد بود. بخشی از این سوره ناظر به مبدأ است و آن *«الحمد لله رب العالمین»* ﴿۲﴾ اصل ذات اقدس اله و توحید ربوبی حضرتش و اتصاف حضرتش به رحمانیت مطلقه و رحیمیه است اینها ناظر به مبدأ است. مسألهٔ قیامت را به عنوان *«مالک يوم الدين»* ﴿۳﴾ بیان فرمود که این راجع به معاد است مسألهٔ بین مبدأ و معاد را با آیهٔ *«ایاک نعبد و ایاک نستعین»* ﴿۴﴾ که طی این صراط را با آیات دیگر روشن تر فرمود اشاره کرده‌اند، که ناظر به وحی و رسالت و دین و راهی است که بین مبدأ و معاد است. قهرا اصول سه گانه دین را این سوره در بردارد.

مراتب چهارگانهٔ حمد در نظر شیخ بهائی

منتها آن لطیفه‌ای که مرحوم شیخ بهایی در تفسیر سورهٔ فاتحهٔ الکتاب که در پایان کتاب شریف مفتاح الفلاحش چاپ شده است آن لطیفه در خلال بحثهای قبل به عرض رسید. ایشان می‌فرمایند: حمد را خدای سبحان به چهار وجه تثبیت کرده است وجه اول آن است که اگر کسی ذات اقدس اله را بخواند حمد کند، نه برای اوصاف او این کلمه * «الحمد لله» * کافی است. و کسی که احسان و تربیت و پرورش عمومی خدای سبحان را ملاحظه می‌کند از این راه خدا را محمود می‌داند، عنوان * «رب العالمین» * دلیل است که خدا چون پرورندهٔ جهانیان است تربیت و احسان به جهانیان از خدای سبحان است پس از این جهت هم خدا محمود است. و اگر کسی روی رجاء و روی طمع بخواند خدای سبحان را حمد کند چون او رحمان و رحیم است پس انسانی که اهل رجاست براساس رجا خدا را حمد می‌کند. می‌گوید * «الحمد لله» *. و اگر از نظر خوف و ترس بخواند خدا را حمد کند کلمه * «مالک يوم الدين» * ﴿٥﴾ ناظر به آن است که چون مالک روز جزاست از او باید هراسناک بود. پس اگر سخن از خوف است، * «مالک يوم الدين» * ﴿٦﴾ در بردارد. اگر سخن از رجاست * «الرحمن الرحيم» * ﴿٧﴾ در بردارد. و اگر سخن از شکر منعم است، * «رب العالمين» * در بردارد و اگر سخن از حمد ذات است «لكن وجدتك أهلاً للعبادة» ﴿٨﴾، الحمد لله در بردارد. این بیان را در خلال بحثهای قبل ملاحظه فرمودید. ﴿٩﴾

ارتباط سورهٔ حمد با درهای بهشت در سخن صدر المتألهین

بیانی دیگران دارند دربارهٔ اینکه این سورهٔ مبارکهٔ فاتحه با آن مقدمه‌ای که انسان در هنگام قرائت یا هنگام نماز انجام می‌دهد، شامل هشت بخش از درهای هشتگانهٔ بهشت است از این جهت که بهشت دارای ابواب ثمانیه است، دارای هشت در است، اگر کسی سورهٔ مبارکهٔ حمد را در نماز با آن آداب معینی که گفته‌اند قرائت کند، از هر دری از این درهای هشت‌گانه وارد بهشت می‌شود. یکی در معرفت است، که انسان قبل از این سوره می‌گوید * «إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الارض» * ﴿١٠﴾ با معرفت شروع می‌کند و از در معرفت وارد بهشت می‌شود. وقتی آیهٔ مبارکه * «بسم الله» * ﴿١١﴾ را می‌گوید از در

ذکر وارد بهشت می‌شود. وقتی آیه مبارکه ﴿۱۲﴾ «الحمد لله رب العالمین» را می‌گوید از در شکر وارد بهشت می‌شود. وقتی ﴿۱۳﴾ «الرحمن الرحیم» را می‌گوید از در رجا وارد بهشت می‌شود. وقتی ﴿۱۴﴾ «مالک يوم الدين» را می‌گوید از در خوف وارد بهشت می‌شود. چون بهشتیان کسانی‌اند که ﴿۱۵﴾ «یدعون ربهم خوفا و طمعا» وقتی ﴿۱۶﴾ «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را می‌گوید از راه اخلاص و عبادت خالصه وارد بهشت می‌شود. وقتی ﴿۱۷﴾ «اهدنا الصراط المستقیم» را می‌گوید از راه دعا ﴿۱۸﴾ «ادعونی استجب لکم» وارد بهشت می‌شود. وقتی ﴿۱۹﴾ «صراط الذین انعمت علیهم» را می‌گوید از راه اقتدای به انبیا و اولیای الهی وارد بهشت می‌شود. چون خدای سبحان انسان را امر کرد که به اینها اقتدا کنید ﴿۲۰﴾ «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» یا نسبت به بزرگان دیگر فرمود: ﴿۲۱﴾ «لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة» باب اقتدای به سیره سلف صالح یعنی انبیا و اولیای الهی. این را هم بعضی از بزرگان اهل تفسیر فرمودند که از مجموع مقدمه این سوره و آیات هفتگانه این سوره انسان می‌تواند به یکی از این درهای هشتگانه بهشت سعادت وارد بشود. ﴿۲۲﴾

تقسیم سوره حمد بین خدا و عبد

مطلبی هم که به عنوان حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است این است که این سوره مبارکه بین عبد و مولا تقسیم شده است ﴿۲۳﴾. این سوره بین خدای سبحان و بین عبد تقسیم شده است. قسمتی از این سوره مال خداست، قسمتی از این سوره مال عبد است. آنجا که سخن از حمد و ثنا و خضوع و خشوع است سهم خداست آنجا که سخن از دعا و مسئلت و طلب و خواستن است نصیب عبد است. که این سوره مقسومه بین العبد و المولا. از ﴿الحمد لله﴾ تا ﴿ایاک نستعین﴾ از آن خداست از ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ ﴿۲۴﴾ تا پایان از آن عبد است. و چون خدا وعده داد فرمود ﴿فاذکرونی اذکرکم﴾ ﴿۲۵﴾ شما به یاد من باشید من به یاد شما می‌آیم. اگر مصلی که با خدا مناجات می‌کند، «المصلی یناجی ربه» ﴿۲۶﴾ این در جوامع روایی ما آمد، در من لا یحضره هست در دیگر جوامع

هست که نمازگزار با خدا مناجات می کند، نجوا دارد، اگر مصلی با خدا مناجات می کند، پس به یاد خداست و اگر کسی به یاد خدا بود، خدا هم به یاد اوست. چون فرمود ﴿فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ﴾ ﴿۲۷﴾ گاهی انسان به یاد نعمتهای خداست ﴿اَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ ﴿۲۸﴾ آن مال متوسطین از بندگان است گاهی انسان به یاد خداست، چون هر نعمتی نسبت به ذات اقدس اله غیر قابل قیاس است. گاهی انسان به یاد خداست نه تنها به یاد نعمت او چون اگر به یاد نعمت او باشد، خود را هم می بیند، متنعم را هم می بیند. ﴿اَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ ﴿۲۹﴾ مال اوساط است اما ﴿فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ﴾ ﴿۳۰﴾ مال اوحدیّ از بندگان است. اگر کسی به یاد خدا بود، خدای سبحان هم به یاد اوست چگونه خدا به یاد انسان است؟ مگر خدا ناسی است؟ ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ ﴿۳۱﴾ خدا یک ذکر عمومی دارد که به یاد همه است و یک ذکر خصوصی دارد که از آن خواص مؤمنین است. آنجا که هدایت خاصه نصیب یک فرد می شود محصول ذکر خصوصی خداست. آنجا که خدا نمی گذارد انسان بلغزد محصول ذکر خصوصی خدا نسبت به انسان است. فرمود ﴿فَاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ﴾ ﴿۳۲﴾ در چند آیه اول این سوره عبد به یاد مولا است. از ﴿بِسْمِ اللّٰهِ﴾ ﴿۳۳﴾ شروع کرده تا ﴿اَيَاكَ نَعْبُدُ وَاِيَاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ﴿۳۴﴾. اگر در این بخش انسان به حق متذکر خدا بود، خدای سبحان هم به حق به یاد اوست. ولی اگر یاد خدا را تلفظ کرد، شاید ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ﴾ ﴿۳۵﴾ ممکن است کسی نماز بخواند ولی ساهی باشد، ساهی متذکر نیست. نماز ذکر حق است فرمود: شما به یاد من باشید تا من به یاد شما باشم. پس نیمی از این سوره ذکر العبد موله و نیمی دیگر ذکر المولا عبده خواهد بود. اگر خدای سبحان به یاد انسان باشد هرگز انسان نمی لغزد. پس این سوره مقسومه بین العبد والمولا. وقتی هم خدا به یاد انسان است که انسان به ذکر حق مشغول باشد. نه این کلمات را تلفظ بکند و ساهی باشد.

راه و بیراهه در دنیا و آخرت

مطلب بعد آن است که این صراط مستقیمی که ما از خدای سبحان مسئلت می کنیم و عرض می کنیم

این غیر از راه مغضوب علیه باشد و غیر از راه ضالین باشد، یعنی در عالم سه راه است؛ یک راه مستقیم

یک راه ضالین یک راه مغضوب علیه. یا همین یک راه است که دیگران این را کج کردند؟ در عالم یک راه

مستقیم و دو راه کج هست یا بیش از یک راه نیست دیگران عمداً این راه را کج کرده‌اند؟ یک راه

اعوجاجی هست که به ما گفتند نروید یا گفته‌اند همین راه مستقیم را کج نکنید. بیان ذلک این است یک

وقت کوهی است دره‌ای است بیابانیست و یک راه مستقیم، راهنما می‌گوید این راه مستقیم است بروید

بقیه راههای انحرافی است، نروید. آنرا با علامت مشخص می‌کند. یک وقت یک راه بیشتر نیست می‌گویند

سراسر این صحنه آتش است، یک پلی است و یک صراطی است که روی این جهنم است شما این راه را

کج نکنید. این راه به دست خود شماست این راه را کج نکنید نه راه کجی هست آن راه را نروید. این راه را

کج نکنید. آنها که گرفتار غضب و ضلالتند، این راه را کج کرده‌اند. نه راه کجی در عالم هست. و اگر انسان

نبود هرگز راه ضلالت و غضب هم نبود. تنها انسان است که راه را کج می‌کند. وگرنه همه موجودات در

صراط مستقیم‌اند. اگر راجع به پرنده‌ها و حیوانات سخن می‌فرماید، در سوره نور می‌فرماید: *«کل قد علم

صلاته و تسبیحه»* ﴿۳۶﴾؛ همه مشغول عبادتند، همه مشغول تسبیحند. گذشته از آن تسبیح همگانی که

«ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم» ﴿۳۷﴾ درباره دیگر موجودات فرمود، آیه

۴۱ سوره نور این چنین است: *«الم تر أن الله یسبح له من فی السموات و الارض»* ﴿۳۸﴾ یعنی مسئله

به قدری روشن است که اگر یک کمی این پرده را کنار بزنی می‌بینی، این مسئله قابل رؤیت است. *«الم

تر أن الله یسبح له من فی السموات و الارض و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه»* ﴿۳۹﴾ کل

یعنی کل واحد از این امور یاد شده *«قد علم صلاته و تسبیحه»* ﴿۴۰﴾ همه می‌دانند چه می‌کنند. نه

کل قد علم الله صلاته و تسبیحه چون او در ذیل بیان کرد فرمود: *«و الله علیم بما یفعلون»* ﴿۴۱﴾. آن

علی حده در ذیل بیان شده است. *«کل قد علم صلاته و تسبیحه»* ﴿۴۲﴾ یعنی کل واحد، واحد از این

موجودات یاد شده همه می‌دانند بنده خدایند و چه می‌کنند. هر طائری این چنین است. هر موجودی

می‌داند که بنده خداست و دارد چه می‌کند. * «کل» یعنی کل واحد از این امور یاد شده * «قد علم صلاته و تسبیحه» ﴿۴۳﴾. آنگاه فرمود: * «و الله علیهم بما یفعلون» ﴿۴۴﴾ خدای سبحان به هر چه اینها می‌کنند عالم است. نه کل قد علم یعنی کل قد علم الله صلاته و تسبیحه. وگرنه با آن ذیل تکرار می‌شد. پس همه می‌دانند که چه می‌کنند. تنها انسان است که بیراهه می‌رود. حیوانات دیگر را هم در سوره انعام فرمود: * «و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا اُمم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون» ﴿۴۵﴾ این را هم در سوره انعام فرمود. پس چیزی در عالم معصیت نمی‌کند. اگر انسان نبود گناه نبود. آن صلاتی که برای انسانهاست، البته نیازی به پیامبر دارد، اما صلاتی که در سطح آن موجودات است، یک راهنمایی‌هایی دیگر لازم دارد. نه آن راهنمایی‌های تشریعی که برای ماهاست. اگر انسان نبود ضلالتی هم نبود. و معصیتی هم نبود. و انسان است که این راه را کج می‌کند. نه راه کجی در عالم هست می‌گوید آن راه کج را نروید. خدا راه معوج نیافرید. شیطان در حد یک وسوسه است که بحثش قبلاً گذشت. نه اینکه انسان را واقعاً به جبر وادار به معصیت بکند. انسان می‌تواند این راه را کج بکند و می‌تواند کج نکند. یعنی جهان خارج راه کجی ندارد، یک مجموعه دین که صراط مستقیم است، راه انحرافی در آن نیست، دو. و این مجموعه دین در قیامت که ظهور می‌کند باز جای اعوجاج و انحراف نیست، سه. این انسان است که این راه را کج می‌کند. نه راه کجی در عالم باشد.

سؤال...

جواب: آن قبلاً بحثش گذشت که مسافت همواره بالقوه موجود است. سالک است که آن مسافت را از قوه به فعلیت می‌آورد. رونده است که آن مسافت بالقوه را بالفعل می‌کند. و الا در خارج که چیزی باشد به نام رنگ یا طعم یا مزه و مانند آن نیست. این رنگ و طعم و مزه برای سبب که مسافت حرکت اوست، بالقوه موجود است. این سبب که حرکت می‌کند، این مسافت را از قوه به فعلیت می‌آورد. برای انسان هم این چنین است. سعادت و شقاوت در انسان بالقوه است، انسان با حرکت این را از قوه به فعلیت می‌آورد.

سؤال...

جواب: در خارج، این نظام تکوین، نظام حق است. اعوجاج در آن نیست. مجموعه مقررات دین که حلال و حرام خداست آن هم به عنوان قرآن کریم، آن هم اعوجاج ندارد. یک چیزی به نام راه معوج باشد که انسان آن راه معوج از پیش تعیین شده را برود، نیست. انسان اگر این راه را نرفت، یعنی این راه را کج کرد. خودش این راه را کج کرد.

سؤال...

انحراف، راه مستقلى ندارد

جواب: نه، راههای باطل، راهی نیست از پیش در خارج یافت شده باشد. راه باطل را خود انسان درست می‌کند، می‌سازد. چون حد مشخصی ندارد.

سؤال...

جواب: سبیل کفر عبارة عن ترک سبیل الحق لا ان هناك سبيلاً خارجياً قد خلقه الله سبحانه تعالى. و من ﴿يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى﴾ ﴿٤٦﴾ لَذَا عَبَّرَ عَنْهُ بِاتِّبَاعِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ حَيْثُ قَالَ ﴿و يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى﴾ ﴿٤٧﴾.

سؤال...

جواب: غی، ترک السبیل. لا ان هناك سبيلاً اخرى و هي غير سبیل المستقیم.

سؤال...

جواب: ﴿إِنَّ الْجَنَّةَ حَفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حَفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ﴾ ﴿٤٨﴾. السبیل هو الذى يكون موجوداً بالقوه و السالك هو الذى يجعله من القوه الى الفعل.

در قرآن تعبیرات فراوانی راجع به اینکه بدانند ایشان این راه مستقیم را کج می‌کنند، دارد. درباره خود قرآن کریم که مجموعه دین است فرمود: هیچ اعوجاجی در آن نیست.

سؤال...

جواب: راه شر یعنی ترک راه خیر. نه یک چیزی در خارج است به نام راه شر.

سؤال...

جواب: بله، بله نجد الشر عبارت است از ترک نجد الخير است.

ادامه سؤال قبلی:

جواب: بله، ترک نجد خیر همان شر است.

ادامه سؤال قبلی:

جواب: یعنی هر دو را هدایت کرده.

ادامه سوال قبلی:

جواب: نه، راه شر در عالم نیست. راه شر را به ما نشان داده‌اند. فرمودند: اگر این راه را نرفتی شر است و

پایانش جهنم. اگر این چنین باشد.

سؤال...

جواب: نه، اگر سراسر یک صحنه‌ای آتش باشد، فقط یک راه جلوی رویش باشد، اینجا می‌گویند دو تا راه

است یا یک راه؟ اگر کسی این راه را درست طی کرد، به مقصد می‌رسد. اگر این راه را طی نکرد، به هر

نحوی که می‌خواهد باشد، می‌افتد.

راه بهشت بر فراز جهنم

لذا فرمود: ﴿...عن الصراط لنا كبون﴾ ﴿٤٩﴾ نه اینکه پل صراط، در کنار پل صراط یک راه دیگر هم باشد.

زیرش جهنم است. رویش صراط مستقیم است. نرفتن این یعنی سقوط در جهنم. نه اینکه یک راه دیگری

هست. بقیه بیراهه است. لذا حضرت فرمود: ﴿فأین تذهبون﴾ ﴿٥٠﴾ قرآن کریم وقتی از لسان رسول

خدا ﴿صلی الله علیه و آله و سلم﴾ نقل می‌کند، می‌فرماید: ﴿فأین تذهبون﴾ ﴿٥١﴾: کجا می‌روید؟ زیر

که آتش، رو صراط مستقیم، این راه را نرفتی می‌افتی. نه اینکه این راه دیگری است.

در نظام هستی کجراهه آفریده نشده

ترک صراط مستقیم، سبیل الغی است. نه سبیل غیی در خارج واقعاً موجود است. در خود دین هیچ

اعوجاجی نیست. در اول سورهٔ کهف فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ

عُوجًا﴾ ﴿٥٢﴾ پس عوجی در این کتاب که مجموعهٔ دین است، نیست. این یک مطلب. در قیامت هم که

قرآن می‌آید یعنی تأویل قرآن می‌آید. اسرار قرآن در قیامت می‌آید. می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ

تَأْوِيلُهُ﴾ ﴿٥٣﴾ ﴿يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾ ﴿٥٤﴾ روزی که بازگشت و عود و تأویل و اسرار قرآن می‌آید. آنجا

هم که جای اعوجاج نیست. برای اینکه از رسول خدا ﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ﴾ بر اساس سورهٔ طه

آیهٔ ١٠٥ و ١٠٦ تا ١٠٨ این چنین سؤال کردند که خدا در قیامت با این کوهها چه می‌کند؟ ﴿وَلَمَّا يَأْتِيهِمْ

تَأْوِيلُهُ﴾ ﴿٥٥﴾ خدا اینها را می‌کوبد این کوهها را. ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا

صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عُوجًا وَلَا امْتًا﴾ ﴿٥٦﴾ این صحنهٔ جهان را، این سایرهٔ قیامت را قاع صفصف می‌کند.

قاع یعنی بیابان صاف. این کلمهٔ صفصف هم یک وصف تأکیدی است. یک بیابان صاف که نه بوته‌ای دارد،

نه کوهی دارد، نه تل و تپه‌ای دارد، می‌گویند قاع صفصف. قیعه و قاع آن بیابان صاف است. صفصف هم

وصف تأکیدی است. آنگاه فرمود: ﴿لَا تَرَى فِيهَا عُوجًا وَلَا امْتًا﴾ ﴿٥٧﴾ نه عوجی دارد، نه فراز و نشیبی

دارد، نه انحرافی دارد. یک بیابان صاف است. از آن طرف هم که فرمود: ﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عُوجَ

لَهُ﴾ ﴿٥٨﴾ آن کسی که اینها را در قیامت دعوت می‌کند و احضار می‌کند، ندای او را پاسخ می‌دهند بدون

اعوجاج. پس عوجی در قرآن نیست. ﴿لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عُوجًا﴾ ﴿٥٩﴾. اسرار قرآن در قیامت ظهور می‌کند،

آنجا هم ﴿لَا تَرَى فِيهَا عُوجًا وَلَا امْتًا﴾ ﴿٦٠﴾. پس عوجی در کار نیست. خب اینها که راه عوجی رفتند،

راه کج رفتند، راه کج در خارج موجود بود که اینها رفتند؟ این را در چند جای قرآن، این راه انحرافی در

خارج وجود ندارد. اینها این صراط مستقیم را منحرف کردند. در سورهٔ ابراهیم آیهٔ ٣ این چنین فرمود،

فرمود: * «الذين يستحبون الحياة الدنيا على الآخرة» ﴿٦١﴾ که این ریشه است که «حب الدنيا رأس كل خطيئه» ﴿٦٢﴾ هر چه که انسان را از خدا باز دارد دنیاست. خواه مال، خواه غیر مال. * «الذين يستحبون الحياة الدنيا على الآخرة» ﴿٦٣﴾ این ریشه است. * «و يصدون عن سبيل الله» ﴿٦٤﴾ صدی یعنی صرف. یصدون یعنی یصرفون. هم یصرفون انفسهم عن سبیل الله، هم یصرفون اغیارهم عن سبیل الله. نه خود می‌روند، نه می‌گذارند دیگران این راه حق را طی کنند. خب چه می‌کنند؟ * «و يصدون عن سبيل الله» ﴿٦٥﴾ صد با صاد یعنی منع. * «و يبغونها عوجاً» ﴿٦٦﴾ این سبیل الله را کج می‌کنند. یطلبونها عوجاً، نه یک راه عوج و کجی در خارج هست، آنها آن راه کج را طی می‌کنند. در جهان خارج چیزی بد نیافریده خدا. در قوانین دین هم یک راه عوضی نیست. پس این راه معوج کجاست؟ این راه معوج، این مسیر بد، ترک مسیر خوب است. و انسانی که مسیر خوب را ترک کرد، خود می‌شود معوج. * «و يبغونها» ﴿٦٧﴾ یعنی یبغون سبیل الله را * «عوجاً» ﴿٦٨﴾. می‌شود اینجا دو راه باشد واقعاً؟! بیش از یک راه نیست. همین که انسان این راه را طی نکرد، می‌شود سبیل الغی. نه این راه دیگری نیست. فرمودند به اینکه یک راه مستقیم است که من آورده‌ام، هر چه غیر این صراط مستقیم می‌شود سبیل الغی. لذا در عین حال که می‌فرماید: * «ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله» ﴿٦٩﴾، می‌فرماید: * «عن الصراط لناكبون» ﴿٧٠﴾ اینها از صراط پرت شدند. این معنا را در مسئلهٔ صراط قیامت به خوبی تبیین کرد. فرمود به اینکه سراسر آن صحنه جهنم آتش است. یک صراط است که روی این آتش است. دیگر دو صراط نیست. یک صراط و یک غیر صراط نیست. اگر کسی این صراط را طی نکرد، می‌افتد. این چنین نیست که بقیه راه باشد، بقیه بیراهه است.

تقابل «سبیل الغی» با صراط مستقیم ، تقابل عدم و ملکه

نسبت سبیل الغی با صراط مستقیم نسبت تضاد نیست. نسبت تقابل عدم و ملکه است. یکی صراط است، یکی عدم الصراط. نه واقعاً آن راهی است. این راه را انسان نرود می‌افتد. چه راهی است که انسان اگر آن را

بخواهد طی کند، سقوط می‌کند. راه آن است که انسان را به مقصد برساند. در صراط موقوف النجد ترک قوانین است نه قوانین.

سؤال...

جواب: ترک قوانین. ترک قوانین است نه قانون. هر قانونی از قوانین الهی را انسان ترک کرد، می‌افتد.

سؤال...

جواب: این وجودی است آن عدمی. این که به مقصد می‌رساند نه منفصله حقیقیه نیست. این عدم و ملکه است دیگر. این مسیر، این مسیر، انسان اگر این مسیر را طی کند به مقصد می‌رسد. اگر این مسیر را طی نکند، می‌افتد. نه اینکه خلاف شرع، قانون دارد. ترک قانون، خلاف شرع است. نه اینکه خلاف شرع یک راه است. طی صراط مستقیم اگر محقق نشد، می‌شود انحراف. معصیت یعنی راه را نرفتن. گاهی هم تعبیر می‌کنیم می‌گوییم بیراهه رفت. بیراهه رفت نه معنایش آن است که واقعاً بیراهه راه است، همین که می‌گوییم بیراهه این خودش عدم ملکه است، مثل نابینا. یک وقت این قضیه به صراحت ذکر می‌کنند، می‌گویند زید نادان است. زید نمی‌داند. این می‌شود قضیهٔ سالبه. یک وقت حرف سلب را در محمول مندرج می‌کنند، می‌گویند زید جاهل است. این قضیهٔ موجبۂ معزولهٔ المحمول است. قضیهٔ موجبۂ محصله نیست. چون حرف سلب در خود محمول درج شده است. یک وقت می‌گویند زید نمی‌بیند. زید لیس ببصیر، یک وقت می‌گویند زید اعمی است. صورت قضیهٔ موجبہ است. اما حرف سلب در محمول درج شده است. یک وقت می‌گویند این شخص مؤمن است، یک وقت می‌گویند این شخص ضال است. ضال است یعنی راه مستقیم را نرفته است. نه غیر مستقیم یک راهی است وجودی و خارجی و قانونی دارد، او رفته است. ترک قانون می‌شود ضلالت.

سؤال...

جواب: الجنة و النار ضدّان. الصراط و السبيل الغی عدم و ملکه.

سؤال...

جواب: ليس هناك الا صراط مستقيم. ﴿فماذا بعد الحق إلا الضلال﴾ ﴿٧١﴾ لا ان هناك حق و ضلال.
﴿فماذا بعد الحق إلا الضلال﴾ ﴿٧٢﴾ الجنة والنار كلاهما أمران وجوديان. و الصراط امر وجودي يسلك
سالكه و ينتهى بسالكه هى الجنة و سبيل الغى ترك هذا السبيل. انهم عن الصراط لناكبون فمن نكب عن
الصراط دخل النار. لا أن هناك سبيلاً واقعياً. فمن تتبع الصراط وصل الجنة. و من نكب عن الصراط دخل
النار.

و این معنا را در جهنم خوب تبیین کرده است. فرمودند این پل صراط روی جهنم است. دو طرفش باز
است. این طور نیست که چند تا راه باشد. یک صراط است و لا غیر. اگر کسی این راه را رفت، یعنی به
شرع عمل کرد، به مقصد می‌رسد. ترک این راه باعث سقوط است. عمل نکردن به قانون شرع باعث جهنم
رفتن است. نه اینکه یک راهی باشد واقعاً. لذا آن می‌شود ضلال. ضلال یعنی گمراهی. ضلال عدم ملکه
هدایت است. هدایت و ضلالت که ضدان نیستند، نقیضان نیستند، اینها عدم و ملکه‌اند. اگر گفتیم زید
ضال، مثل آن است که گفتیم زید جاهل. زید أعمی. این قضیه، موجبة معزولة المحمول است. اگر گفتیم
زید مهتد، این موجب محصله است. اگر گفتیم زید ضال، مثل آن است گفتیم زید أعمی، زید فقیر، زید
جاهل، زید فاسق. آن ملکه عدل را ندارد. و این أعدام هر کدامشان در زمینه لیاقت هست. که این شخص
می‌توانست این راه را طی کند و طی نکرد. فتحصل اینکه فرمود: ﴿یبغونها عوجا﴾ ﴿٧٣﴾ یعنی خود
انسان است که این راه را کج می‌کند. وگرنه راه کجی در خارج نیست. و خود انسان است که در اثر
اعوجاج اختیاری به ضلالت می‌افتد. لذا به دنبالش فرمود: ﴿و یبغونها عوجا اولئک فی ضلال

بعید﴾ ﴿٧٤﴾.

(و الحمد لله رب العالمین)

پاورقی‌ها:

(١) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٢.

(٢) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٤

(٣) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٥.

(٤) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٢.

(٥) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٤.

(٦) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٤.

(٧) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٣.

(٨) بحار، ج ٤١، ص ١٤.

(٩) ﴿مفتاح الفلاح، ص ٧٦٢.

(١٠) سورة ُ انعام، آيه ُ ٧٩.

(١١) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ١.

(١٢) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب ، آيه ُ ٢.

(١٣) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٣.

(١٤) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٤.

(١٥) سورة ُ سجده، آيه ُ ١٦.

(١٦) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٥.

(١٧) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٦.

(١٨) سورة ُ غافر، آيه ُ ٦٠ .

(١٩) سورة ُ فاتحه ُ الكتاب، آيه ُ ٧.

(٢٠) سورة ُ احزاب، آيه ُ ٢١.

(٢١) سورة ممتحنه، آيه ٦.

﴿٢٢﴾ تفسير القرآن الكريم، للصدر المتألّهين، ج ١، ص ١٧٨.

(٢٣) نور الثقلين، ج ١، ص ٤: «قسمت فاتحة الكتاب بيني وبين عبدی فنصفها لی و نصفها لعبدی...».

(٢٤) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٦.

(٢٥) سورة بقره، آيه ١٥٢.

(٢٦) بحار، ج ٦٨، ص ٢١٥.

(٢٧) سورة بقره، آيه ١٥٢.

(٢٨) سورة بقره، آيه ٤٠.

(٢٩) سورة بقره، آيه ٤٠.

(٣٠) سورة بقره، آيه ١٥٢.

(٣١) سورة مريم، آيه ٦٤.

(٣٢) سورة بقره، آيه ١٥٢.

(٣٣) سورة فاتحة الكتاب، آيه ١.

(٣٤) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥.

(٣٥) سورة ماعون، آيات ٤ - ٥.

(٣٦) سورة نور، آيه ٤١.

(٣٧) سورة اسراء، آيه ٤٤.

(٣٨) سورة نور، آيه ٤١.

(٣٩) سورة نور، آيه ٤١.

(٤٠) سورة نور، آيه ٤١.

- (٤١) سورة نور، آيه ٤١.
- (٤٢) سورة نور، آيه ٤١.
- (٤٣) سورة نور، آيه ٤١.
- (٤٤) سورة نور، آيه ٤١.
- (٤٥) سورة انعام، آيه ٣٨.
- (٤٦) سورة نساء، آيه ١١٥.
- (٤٧) سورة نساء، آيه ١١٥.
- (٤٨) نهج البلاغه، خطبه ١٧٦.
- (٤٩) سورة مؤمنون، آيه ٧٤.
- (٥٠) سورة تكوير، آيه ٢٦.
- (٥١) سورة تكوير، آيه ٢٦.
- (٥٢) سورة كهف، آيه ١.
- (٥٣) سورة يونس، آيه ٣٩.
- (٥٤) سورة اعراف، آيه ٥٣.
- (٥٥) سورة طه، آيه ١٠٥.
- (٥٦) سورة طه، آيات ١٠٦ - ١٠٧.
- (٥٧) سورة طه، آيه ١٠٧.
- (٥٨) سورة طه، آيه ١٠٨.
- (٥٩) سورة كهف، آيه ١.
- (٦٠) سورة طه، آيه ١٠٧.

(٦١) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٢) اصول کافی، ج ٢، ص ١٠٣.

(٦٣) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٤) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٥) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٦) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٧) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٨) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٦٩) سورة انعام، آيه ١٥٣.

(٧٠) سورة مؤمنون، آيه ٧٤.

(٧١) سورة يونس، آيه ٣٢.

(٧٢) سورة يونس، آيه ٣٢.

(٧٣) سورة ابراهيم، آيه ٣.

(٧٤) سورة ابراهيم، آيه ٣.